

روابط تصویری در ساخت واژه زبان فارسی

پرویز البرزی ورکی

جنبه، زمان دستوری، وجه، جنس فعل (معلوم و مجهول) و گذر (لازم و متعدی) صرفاً از مقولات (یا مشخصه‌های) فعلی به‌شمار می‌روند. شخص و شمار، هم جزء مقولات فعلی و هم جزء مقولات اسمی هستند. جنس دستوری (مذکر، مؤنث و خنثی) و حالت («صفری»، «را»، «بی»، «به») ای و غیره) صرفاً جزء مشخصه‌های اسمی محسوب می‌شوند. در زبان فارسی، برخلاف بسیاری از زبانهای هندواروپائی، بعضی از تکواژهای تصریفی^۱ در پایان واژه و بعضی دیگر در آغاز واژه قرار می‌گیرند. به‌طور مثال، واژه «می‌خوردی» (mi-xor-d-i)، که در عین حال یک جمله است، به

۱. تعریف دقیق تصریف (inflection) و اشتقاق (derivation) همیشه بحث‌انگیز بوده است. یکی از تعاریف تصریف این است که ساخت واژه تصریفی به نحو مرتبط است، مثلاً در زبان آلمانی جنسهای سه‌گانه دستوری از طریق سه حرف تعریف متفاوت بیان می‌گردد. اما این تعریف کاملاً سست‌بنیاد است، زیرا مثلاً طبقات صرف اسم و صرف فعل در زبان لاتین به‌طور کلی بخشی از سیستم تصریف محسوب می‌شود و با نحو ارتباطی ندارد، و هیچ‌گونه قاعده نحوی متکی به چنین عواملی نیست. در خصوص ارتباط بین تصریف و نحو عواملی چون مطابقت (agreement) و حاکمیت (government) دخیل هستند. این دو عامل در صورتی برهم منطبق‌اند که هردو با ارزش یکسان بعضی از مشخصه‌های ساخت واژی نشان داده شوند. مثلاً صفت در زبان لاتین با اسم در حالت، شمار و جنس مطابقت دارد. به همین ترتیب فعل با فاعل خود در شخص و شمار مطابقت دارد. در حاکمیت، یک عنصر واژگانی به بعضی از مشخصه‌های ساخت واژی عنصر دیگر احتیاج دارد. به‌طور کلی هسته یک گروه بر سایر عناصر گروه حاکم است. مثلاً یک فعل یا حرف اضافه حاکم بر مفعولهای خود («به»، «ای»، «را»، «بی» و یا غیره) هستند. مشخصه‌هایی که متضمن چنین مواردی از مطابقت و حاکمیت هستند، همگی مشخصه‌های تصریفی هستند (هم در کاربرد سنتی و هم در تعریف فوق). ممکن است مشخصه‌ای در یک زبان تصریفی و در زبان دیگر اشتقاقی باشد مثلاً عناصر تصغیری در زبان انگلیسی و در بیشتر زبانهای دیگر هندواروپائی اشتقاقی، اما در Fula (یکی از زبانهای آتلانتیک غربی)

لحاظ صوری به عناصر دستوری و واژگانی تقسیم می‌شود: -d, -mi و -i عناصر دستوری هستند و -xor- جزء واژگانی زبان به‌شمار می‌رود. در فعل زبان فارسی نشانه‌های جنبه و وجه التزامی قبل از ستاک (stem) فعل جای می‌گیرند، در حالی که نشانه‌های شخص و شمار به‌صورت شناسه پایانی بعد از ستاک فعل به‌کار می‌روند.

یکی از قدیمی‌ترین یافته‌ها در باره زبان مبتنی بر این واقعیت است که صورتهای عناصر واژگانی با معناهاشان دارای روابط طبیعی نیستند. علی‌الخصوص، واژه‌هایی که معناهای یکسان دارند، دارای صورتهای متفاوتی می‌باشند که تجلی آنها به‌طور تصادفی یا اتفاقی است. برای مثال، نه تنها واژه «گوسفند» در زبان فارسی با معادل عربی «غنم» یا با واژه فرانسوی mouton فرق دارد، بلکه هیچ‌گونه شباهت هم با صورتهایی از قبیل «بز»، «نر»، «میش»، «بره»، «تقلی» و غیره، که از نظر معناشناختی خویشاوند هستند، ندارد.

برعکس، دستور زبانها کمتر دلخواهی یا قراردادی هستند، و در زبان فارسی هم مواردی از روابط طبیعی مشاهده می‌شود. به‌عنوان مثال، در ساختار صوری جمله فارسی «ایران میوه‌های خوب دارد»، «میوه‌های خوب» و «دارد» هم‌جوار هستند؛ در این جمله، «ایران» و «دارد» نمی‌توانند در مجاورت هم قرار بگیرند* («میوه‌های خوب ایران دارد»)، پس رابطه صوری این دوسازه از هم دورتر است. از نظر معناشناختی هم، فعل «داشتن» جزء افعالی به‌شمار می‌رود که حداقل به یک مفعول مستقیم احتیاج دارد؛ نمی‌توان گفت* «ایران دارد». در هر حال، «دارد» دارای یک رابطه معناشناختی نزدیکی با «میوه‌های خوب» است و از نظر صوری هم با آن هم‌جوار است؛ اما با «ایران» دارای چنین رابطه معناشناختی نزدیکی نیست، زیرا به اعتبار معناشناختی رابطه فعل با مفعول پایدارتر از رابطه فعل با فاعل است. از این جهت در بعضی از بافتها بیان ساختار «میوه‌های خوب دارد» امکان‌پذیر است. از نظر صوری هم‌سازه «دارد» با سازه «ایران» فاصله دارد. بنابراین در چنین مواردی، سازگاری بین صورت و معنا طبیعی است و نه قراردادی. سازه‌هایی که از لحاظ معنایی نزدیکتر باشند از نظر صوری هم نزدیکتر قرار می‌گیرند؛ اما، سازه‌هایی که از نظر معنایی دورتر باشند از نظر صوری هم دورتر قرار می‌گیرند.

بدین ترتیب ممکن است صورت و معنا دارای رابطه تصویری (iconic) یا نموداری

تصریفی هستند. برعکس، جمع در زبانهای هندواروپایی تصریفی است، در حالی که در Kwakwala (یکی از زبانهای Wakashan که در جزیره ون کوور و سرزمین اصلی مجاور کلمبیای بریتانیا تکلم می‌شود) اشتقاقی است. علاوه بر آن ممکن است مشخصه معینی در یک زبان واحد اشتقاقی و تصریفی باشد. مثلاً، در لاتینی جنس دستوری معمولاً مشخصه تصریفی محسوب می‌شود، چون مشخصه مربوطه در قواعد مطابقت جای دارد، اما به‌طور اشتقاقی هم در جفتهایی مانند cervus (مذکر، «گوزن‌نر») و cervina (مؤنث، «ماده‌گوزن») به‌کار می‌رود.

(diagrammatic) باشند. تصویر در مفهوم رایج، عکسی است که در آن یک همانندی کلی بین عکسهای نقاشی شده و عکسهای واقعی یک مرد یا زن وجود دارد. در نمودار یک مدار، شباهتی بین نمایشهای کلید و جایگاههای کلید واقعی در خود مدار وجود دارد. یک چنین همانندی در خصوص دستور زبان هم صدق می‌کند: در مثال فارسی فوق‌الذکر، توزیع صوری فعل، مفعول و فاعل ناظر بر همان فواصلی است که فرایند معناشناختی، مابین این عناصر فاصله می‌اندازد. در این مقاله به روابط تصویری در ساخت‌واژه می‌پردازیم که بر دو نوع می‌باشد:

۱. در نوع اول، روابط تصویری متضمن ترتیب یا آرایش است: درست همان‌طوری که گاهی در نحو یک مؤلفه تصویری نسبت به توزیع صوری عناصری از قبیل فعل، مفعول و فاعل متصور است، در ساخت‌واژه هم گاهی یک مؤلفه تصویری نسبت به آرایش ریشه‌ها و وندها قابل تصور است. در ساخت‌گرایی اروپائی، روابط میان عناصر متوالی را روابط همنشینی می‌گویند. طبق نظر فردینان دو سوسور، این روابط دارای واحدهایی هستند که در پاره گفتار واحدی حضور دارند. بنابراین، می‌توان نوع اول رابطه تصویری را رابطه تصویری همنشینی (syntagmatic) یا رابطه تصویری در بعد همنشینی نامید.

۲. در نوع دوم، روابط تصویری متضمن تقابلهای بین واژه‌هاست. برای مثال، مفرد با جمع هم در معنا و هم در صورت در تقابل قرار می‌گیرد، و این دو ممکن است دارای شباهت تصویری (یا نموداری) هم باشند. تقابلهای بین واحدها را معمولاً روابط جانشینی می‌نامند. بدین ترتیب در صیغگانها^۱ (paradigms)، بین یک صورت اسمی مفرد و یک صورت اسمی جمع رابطه ایجاد

۱. صیغگان (paradigm) مجموعه‌ای از کلیه صورتهای یک تکواژ واژگانی واحد است که به اعتبار تصریفی با هم مرتبط‌اند. به سخن دیگر، فهرستی از کلیه صورتهای تصریف شده یک واژه با کلیه صورتهای خاص خود برحسب مقولات مربوطه، صیغگان آن واژه نامیده می‌شود. تعداد صورتهای در یک صیغگان به‌طورکلی برای هر طبقه نحوی (اسم، فعل و غیره) در یک زبان مفروض ثابت است، و صیغگان، با تعداد نسبتاً اندکی از مشخصه‌های ساخت‌وازی تعریف می‌شود. برای مثال، در زبان لاتین، یک اسم برحسب شش حالت (در بعضی موارد همراه یک حالت حاشیه‌ای دیگر) تعریف می‌شود، و این الگو برای همه اسمهای زبان مربوطه ثابت می‌ماند. صیغگانها در زبان انگلیسی بسیار کم هستند. یک اسم به‌طورکلی فقط دو صورت مفرد و جمع (cats, cat) دارد (گاهی عنصر ملکی به مفرد و جمع اضافه می‌شوند، و جمعاً چهار صورت را تشکیل می‌دهند. اما به نظر می‌رسد که عنصر ملکی با جمع خیلی فرق دارد، از این جهت که تکواژ ملکی به گروه اسمی افزوده می‌شود و نه به اسم: NP's hat [The King of England]. این مطلب چنین القاء می‌کند که تکواژ ملکی در زبان انگلیسی جدید یک پی‌چسب (clitic) نحوی است و نه یک وند تصریفی). یک صفت معمولاً سه صورت دارد، مطلق، تفضیلی و عالی (longest و longer, long). یک فعل حداکثر هشت صورت دارد، برای مثال عنصر منحصر به‌فرد be (being و been, were, was, are, is, am, be)، اما سایر فعلها با احتساب زمان گذشته و صفت مفعولی (به‌عنوان صورتهای مجزا) فقط پنج صورت دارند (مثلاً: sing

می‌شود. از این جهت، نوع دوم رابطه تصویری را رابطه تصویری جانشینی (paradigmatic iconicity) می‌نامند. در ساخت‌واژه، رابطه نوع دوم عمدتاً رابطه تصویری بین صیغگانهاست. ابتدا رابطه تصویری همنشینی را مورد بحث قرار می‌دهیم که مبتنی بر مقولات مرکزی و حاشیه‌ای است.

مقولات مرکزی و حاشیه‌ای فرض کنیم که یک واژه دارای دو یا چند مقوله تصریفی است. برای مثال، یک فعل ممکن است هم برای زمان دستوری^۱ و هم برای شاخص و شمار^۲ صرف

→
 در ساختهای تک‌فعلی زبان فارسی هر فعل دارای ۲۷ صورت است. سه مؤلفه ساخت‌واژه عبارت‌اند از اشتقاق، تصریف و ترکیب. ساخت‌واژه اشتقاقی از یک تک‌واژ واژگانی، تک‌واژ واژگانی دیگری را تشکیل می‌دهد. تصریف، یا مطابقت با دیگر عناصر جمله را نشان می‌دهد و یا به دیگر عناصر جمله که حاکم بر آن باشند، محتاج است. به سخن دیگر، ساخت‌واژه تصریفی به نحو ربط دارد. ساخت‌واژه ترکیبی، با به هم پیوستن دو یا چند واژه (دو یا چند ستاک)، واژه جدید می‌سازد. ساخت‌واژه اشتقاقی و ساخت‌واژه ترکیبی با نحو ارتباطی ندارند. ۱. در زبان فارسی، نقش اولیه فعل ناظر بر فرایندها و حالاتی است که در زمان (جهان خارج) جاری می‌باشند و به یک پدیده ارجاعی ربط داده می‌شوند (اسناد / predication، که در برابر توصیف / attribution مطرح می‌شود)، در حالی که در زبانهای مانند زبانهای اسلاو و عربی نقش اولیه فعل را جنبه به عهده دارد. همه فعلهای زبان فارسی مبتنی بر دونوع ستاک می‌باشند، و زمانهای گذشته، حال و آینده براساس این دونوع ساخته می‌شوند: ۱. ستاک گذشته که طولانیتر و پیچیده‌تر است و همیشه به d- یا به t- ختم می‌شود. تک‌واژ d- تنها در صورتی به کار می‌رود که واج ماقبل آخر واکه، همخوان خیشومی یا روان باشد (۱)، و تک‌واژ t- تنها در صورتی به کار می‌رود که واج ماقبل آخر همخوان بیواک (/ x, s, f, /) باشد (۲).

(۱) /d/ → / { واکه
 همخوان خیشومی
 همخوان روان } —

(۲) /t/ → / { همخوان سایشی بیواک } —

تک‌واژگونه‌های پسوند زمان گذشته به چهارگونه تقسیم می‌شوند: -t, -d, -id, -âd. ۲. ستاک حال که کوتاهتر است و از ستاکهای گذشته فعلهای منظم ساخته می‌شود. در این نوع، تک‌واژگونه‌های زمان به صورت نشانه‌های ستاک گذشته، که در توزیع تکمیلی هستند. حذف می‌شوند. در زبان فارسی، تعدادی از فعلها نامنظم می‌باشند. یعنی آن دسته از فعلهایی که برای ساخت ستاک حال آنها، علاوه بر حذف تک‌واژگونه‌های زمان گذشته، تغییر واجی (واکه یا همخوان) ستاک هم ضروری است (مثل «دوختن» — «دوخت» — «دوز»)، یا آن دسته از فعلهایی که ستاک حال آنها با تغییرات آوایی کل ستاک گذشته حاصل می‌شود (مثل «دیدن» — «دید» — «بین»).

۲. مقوله شمار در افعال، به دوشیوه متفاوت قابل بیان است: ممکن است فعل با فاعل خود فقط از نظر شمار یا در شخص و شمار مطابقت داشته باشد. مطابقت یعنی اینکه حداقل دو عنصر دستوری از نظر ساخت‌واژی نحوی با یک مقوله دستوری واحد نشان داده شوند. به عبارت دیگر، مطابقت یعنی اینکه به طور مثال، مقولات شخص و شمار دوبار

شود. در این صورت، چگونه ممکن است چنین مقولاتی نمود یابند؟ هرگاه این سه مقوله باهم در یک نمود انباشته^۱ گردهم آیند، یا قبل از ریشه ظاهر می‌شوند (۱) و یا بعد از ریشه (۲). شق دیگر اینکه ممکن است شمار نشانه مخصوص خود را داشته باشد و زمان دستوری و شخص به‌طور انباشته نمود یابند؛ در این صورت ممکن است نموده‌ها در آرایش (۳)، یا در آرایش (۴) و غیره تجلی یابند. شق سوم اینکه ممکن است هر مقوله به‌طور جداگانه دارای نشانه خاص خود باشد، برای مثال در آرایش (۵).

(۱) زمان / شخص / شمار + ریشه

(۲) ریشه + زمان / شخص / شمار

(۳) ریشه + شمار + زمان / شخص

(۴) زمان / شخص + ریشه + شمار

(۵) ریشه + شمار + زمان + شخص

به عنوان شاهد در زبان فارسی، در سازه «خوردند» (/ xordand /)، شناسه پایانی -and یک نشانه انباشته سوم شخص جمع است، و همیشه در جایگاه پایانی ظاهر می‌شود، نموده‌های آن شخص و شمار هستند. ستاک -xord زمان دستوری را نشان می‌دهد؛ این صورت، وجه ماضی اخباری است، و مشخصه زمان گذشته به‌طور منظم با -l- نمود می‌یابد. به‌طور خلاصه این الگو به‌صورت (۶) نشان داده می‌شود. ستاک -xord با پسوندافزایی -l- به‌دست می‌آید، و کل سازه «خوردند» از پسوندافزایی دیگر -and- حاصل می‌شود. توزیع نموده‌ها در الگوی فارسی تا حدودی تصویری است. مقولاتی که از نظر معناشناختی به یکدیگر تعلق دارند توأمأ نمود می‌یابند؛ مقوله‌ای که از نظر معناشناختی جداست به‌صورت جداگانه نشان داده می‌شود.

بیان شوند، یک‌بار از طریق عنصر فاعل و باردیگر به‌وسیله عنصر گزاره. ممکن است در زبان فارسی مطابقت فعل صورت نگیرد، یعنی صورتهای فعلی با مطابقت سازگار نباشند، مثل «می‌روم» یا «می‌رود»، که شکل دارای مطابقت آنها مثلاً «من می‌روم» یا «حسن می‌رود» است. شخص و شمار در زبان فارسی آمیخته، و به‌صورت پسوند ظاهر می‌گردد. در زبان فارسی مطابقت فعل با فاعل از نظر شخص و شمار غالباً هم‌پوشی دارد، یعنی نشانه‌گذاری مقولات شخص و شمار برهم منطبق است. موارد انحراف از این انطباق عبارت‌اند از: در صرف فعلهای ربط زبان فارسی صورتهای جمع موجودات غیرجاندار با سوم شخص مفرد هم تجلی می‌یابند، در صرف عنصر «بودن»، فاعل تنها از نظر شخص با فعل مطابقت می‌کند و نه از نظر شمار، مثل «کتابها آنجاست»، یا در خصوص سایر فعلها، ممکن است صورتهای جمع موجودات غیرجاندار با سوم شخص مفرد فعل مربوطه هم به‌کار روند، مثل «برگها می‌ریزد».

۱. متیوز به‌دو نوع نمود اشاره می‌کند: ۱. نمود ساده (simple exponent) که در آن رابطه یک به یک حاکم است. مثلاً در sailed زبان انگلیسی، [d] نمود ساده برای زمان گذشته یا صفت مفعولی (past participle) است؛ یک نمود ساده حتماً نباید یک وند باشد، برای مثال، در sung، واکه تغییر یافته [ʌ] نمود ساده صفت مفعولی است. ۲. نمود انباشته (cumulative exponent) که در آن رابطه یک به چند حکمفرماست. مثلاً در xordam زبان فارسی، -am نمود انباشته برای اول شخص و مفرد است (متیوز ۱۹۹۱، ص ۱۷۹).

(۶) ریشه + زمان + شخص / شمار

اما اینکه چرا این وندها به صورتهای گوناگون توزیع می‌شوند، ممکن است انگیزه تاریخی داشته باشد. در بسیاری از زبانهای هندواروپائی، از جمله در زبان انگلیسی، تکواذهای تصریفی صرفاً در پایان واژه‌ها قرار می‌گیرند. برعکس، در بسیاری از زبانهای غیر هندواروپائی، تکواذهای تصریفی در آغاز واژه‌ها جای می‌گیرند، مثلاً در زبان ناواهو (Navaho) که یکی از زبانهای خانواده آتاپاسکی (Athapaskan) در آمریکا محسوب می‌شود، سازهٔ *di/fbááh* («من قصد جنگ دارم.») به صورت (۷) تجزیه می‌شود.

(۷) *di- f- bááh*

قصد جنگ کردن - اول شخص مفرد - جنبه

بدین ترتیب در چنین مواردی الگوی دیگری غیر از الگوی بسیاری از زبانهای هندواروپائی (مانند لاتین، ایتالیائی و غیره) لازم است. در ناواهو جنبه و شخص و شمار فاعل، به صورت آرایش (۸) نشان داده می‌شوند.

(۸) جنبه + شخص / شمار + ریشه

در زبان فارسی، برخلاف بسیاری از زبانهای هندواروپائی، مقولات جنبه و وجه التزامی^۱ به صورت تکواذهای آغازین واژه بیان می‌شوند: جنبه به وسیلهٔ پیشوند *mi-* بیان می‌شود و وجه التزامی به وسیلهٔ پیشوند *be-*. مثلاً، در سازهٔ «می‌خوردند» (*/mixordand/*) در زبان فارسی عنصر جنبه همانند مثال زبان ناواهو (۷) در آغاز واژه جای می‌گیرد، اما شخص و شمار برعکس آن آرایش می‌یابند. بنابراین در زبان فارسی جنبه و شخص و شمار فاعل، به صورت آرایش (۹) نشان داده می‌شوند.

(۹) جنبه + ریشه + شخص / شمار

۱. جنبه (یا شیوهٔ عمل) هنگامی مطرح می‌شود که آغاز، دوام یا تکرار عمل فعل، مورد نظر باشد. در زبان فارسی تقابل اساسی بین جنبهٔ غیرکامل (*imperfect aspect*) و کامل (*perfect aspect*) وجود دارد. لازم به ذکر است که در اینجا مشخصه‌های غیرکامل و کامل مفاهیم جنبه‌ای هستند (و نه زمانی). در جنبهٔ غیرکامل، جریان یک واقعیت، صرف‌نظر از روابط صرفاً زمانی فعل، ساختمان نیست، یعنی به هیچ مرحلهٔ آغازی، میانی یا پایانی محدود نمی‌شود و تسلسل حوادث و حالات در نظر گرفته می‌شود. برعکس، در جنبهٔ کامل، یک تغییر عمل یا موقعیت نشان داده می‌شود، و واقعیت مربوطه ساختمان است، یعنی مرز دارد. جنبهٔ غیرکامل با پیشوند غیرمتغیر *mi-* و صورتهای جنبهٔ کامل (زمان گذشته یا حال فعل) ساخته می‌شود.

وجه (یا شیوهٔ نگرش) یکی از مقولات دستوری فعل است که از طریق آن موضع‌گیری ذهنی گوینده نسبت به واقعیتی که با کلام‌القاء می‌شود، بیان می‌گردد. هریک از وجوه فعل دارای صیغگانهای مستقلی هستند. در زبان فارسی، وجه التزامی (وامری) با پیشوند *be-* بیان می‌شود. بدین ترتیب که از وجه اخباری پیشوند *mi-* حذف، و پیشوند *be-* جایگزین آن می‌شود.

آرایش پسوندها را در نظر بگیریم. نشانه زمان دستوری (tense) از نظر صوری نسبت به نشانه شخص و شمار مرکزتر است: این نشانه بخشی از ستاک محسوب می‌شود و در هر حال به ریشه (root) خیلی نزدیک است. نشانه شخص و شمار، شناسه پایانی به حساب می‌آید و از نظر صوری دورتر از ریشه جای دارد. چنین توزیعی مفهوم معناشناختی را هم تداعی می‌کند. بدین ترتیب مشخصه‌هایی که در شناسه پایانی نمود می‌یابند از نظر نحوی نسبت به فعل حاشیه‌ای هستند، و بدیهی است که نقش هر فعلی در مقام واحد واژگانی شناسایی عمل خودش است. برعکس، زمان دستوری تنها در فعل نشان داده می‌شود، و همان‌گونه که عمل فعل از طریق زمان دستوری در زمان واقعی (time) یا زمان جهان خارج واقع می‌شود، از نظر معناشناختی فعل نسبت به زمان دستوری مرکزی است. پس مشخصه‌های فعلی که از نظر نحوی حاشیه‌ای هستند، با یک شناسه پایانی به صورت جانبی نمود می‌یابند. مشخصه‌ای که از نظر معناشناختی نسبت به فعل مرکزی است، به صورت مرکزی ظاهر می‌شود.

بنابراین مقوله‌ای که از نظر معناشناختی مرکزتر است از نظر صوری هم مرکزتر است. یک چنین الگویی تصویری در تصریف فعل زبان فارسی و دیگر زبانهای مشابه یک گرایش است و نه یک قاعده. مثال دیگری از رابطه تصویری در گروههای اسمی زبانهای فارسی و ترکی یافت می‌شود. در زبان فارسی هرگاه اسمی شامل دو تکواژ جمع و حالت باشد، جای نشانه جمع قبل از نشانه حالت است (۱۰)، و آرایش مربوطه به صورت (۱۱) تجلی می‌یابد؛ جابه‌جایی این تکواژها غیرممکن می‌نماید (۱۲). به همین ترتیب، در زبان ترکی تکواژ جمع (-lar یا -ler) از تکواژهای حالت مجزاست، به طور شاهد واژه köylere («به روستاها») را تجزیه می‌کنیم (۱۳).

(۱۰)	خانه	ها	را
(۱۱)	ریشه +	جمع +	حالت
(۱۲)	* خانه	را	ها
(۱۳)	-e	-ler	köy
	حالت «به» ای	جمع	روستا

پس از نظر صوری، نشانه‌گذاری جمع مرکزتر است، یعنی به ریشه نزدیکتر است، و نشانه‌گذاری حالت حاشیه‌ای است. حال معناشناسی این مقولات را در نظر بگیریم: یک گروه اسمی، به صورت دال، یک مدلول را شناسایی می‌کند؛ این مدلول ممکن است یک نفر یا بیشتر از یک نفر باشد، یک خانه یا بیشتر از یک خانه باشد، یک روستا یا بیشتر از یک روستا باشد. تفاوت بین «یک» و «بیشتر از یک» بخشی از هویت مدلول است، و بدین طریق تکواژ جمع، که حضور یا عدم حضورش باعث چنین تفاوتی می‌شود، از نظر معناشناختی به تکواژ واژگانی می‌پیوندد. اما نقش

حالتها به‌طور کلی نمی‌تواند هویت مدلولها را مشخص کند. در عوض، حالتها روابط بین واژه‌ها یا گروهها را نشان می‌دهند، یعنی نقشهای نحوی اسمها در داخل جمله، وابستگی یک اسم به اسم دیگر و غیره به‌عهدۀ حالتهاست. در این صورت حالتها به ساخت گسترده‌تری تعلق دارند. بنابراین ناظر بر ساختاری معناشناختی هستیم که به ساختار صوری شبیه است. هرکجا تکواژ جمع بخشی از یک عبارت بالقوه ارجاعی باشد، قاعدۀ (۱۴) صادق است، بدین صورت تکواژ جمع یک نقش اساساً ذاتی با گروه اسمی دارد. اما حالت، تنظیم نحوی کل ساخت را تأمین می‌کند (۱۵). در نتیجه حالت، هم در معنا و هم در صورت، حاشیه‌ای است.

(۱۴) ریشه (جمع)

(۱۵) [ریشه (جمع)] (حالت)

در فعل زبان فارسی، از نظر صوری مرکزیت‌ترین مقوله‌گذر (لازم و متعدی) است که در ذات فعل نهادینه شده است. اینکه در زبان فارسی فعلی ناگذرا یا گذراست در واژگان نهفته است، زیرا نشانه‌گذر جذب ریشه فعل، یا در آن ذوب شده است. بدین ترتیب از نظر معناشناختی هم‌گذر مرکزیت‌ترین مقوله نسبت به فعل است. مرکزیت‌ترین مقوله بعدی، زمان دستوری است. زمان دستوری نسبت به مقوله شخص و شمار مرکزیت‌تر است. می‌توانیم شخص و شمار را هم نسبت به مقوله‌ای دیگر مرکزیت‌تر فرض کنیم، در صورتی که مقوله (ها)یی حاشیه‌ایتر داشته باشیم. بنابراین مقوله‌گذر نسبت به زمان دستوری که مستقیماً به پایان ریشه افزوده می‌شود مرکزیت‌تر است.

پس در زبان فارسی، شخص و شمار به‌صورت انباشته و زمان دستوری به‌صورت جداگانه نمود می‌بایند. در اینجا هم مقولاتی مطرح هستند که از نظر معناشناختی حاشیه‌ای و از نظر صوری از ریشه دور هستند.

به‌طور خلاصه: نشانه‌گذاری مقولات جنبی از مرکز صوری به حاشیۀ صوری — از داخل به خارج — گسترده است: گذر، زمان دستوری را تا حدودی مشروط به تجلی خود می‌سازد، حضور این دو، لازمه نمود شخص و شمار است. گسترش نشانه‌گذاری مقولات جنبی از حاشیه به مرکز — از خارج به داخل — ممکن نیست. برای هرکسی که زبان فارسی را به طریق سنتی یاد می‌گیرد، روشن است که فرایند مذکور بیشتر ناظر بر روشی است که صیغگانها بیان می‌کنند. هیچ‌کس در سر نمی‌پروراند که از مقولات حاشیه‌ای شروع کند — به‌عنوان مثال در هر فهرست اول شخص مفرد، بعد دوم شخص مفرد، و غیره ردیف می‌شوند. خواننده بیشتر با مقولاتی که مرکزیت‌تر هستند شروع می‌کند، اول، همه صورتهای مضارع اخباری و سپس صورتهای ماضی اخباری فهرست می‌شود؛ آن وقت بقیۀ وجوه اخباری؛ سرانجام وجوه التزامی به همین ترتیب تصریف می‌شوند: ابتدا مضارع التزامی و بعد ماضی التزامی. الگویی که توصیف شد تصویری است. بنابراین مقولاتی که از نظر معناشناختی مرکزیت‌تر هستند،

گرایش دارند تا نشانه‌گذاری مقولاتی را که از نظر معناشناختی کمتر مرکزی هستند مشروط قرار دهند، و نه برعکس.

حال به رابطهٔ تصویری جانیشینی می‌پردازیم که بر مبنای مفاهیم نشاندار و بی‌نشان است:

نشاندار و بی‌نشان این دو مفهوم را هم در زمرهٔ شباهتهای تصویری تلقی می‌کنیم. با شمار اسمها شروع می‌کنیم. در زبانهایی چون فارسی، انگلیسی یا ترکی، جمع به‌طور منظم تنها با یک تصریف نمود می‌یابد. برعکس، مفرد غالباً با فقدان یک تصریف واحد تمیز داده می‌شود. در زبانهایی مانند لاتین و روسی، شمار به‌طور انباشته با حالت نشان داده می‌شود. مثلاً در زبان لاتین، شناسهٔ پایانی مفرد در هر صیغگان کوتاه‌تر یا سبک‌تر از همتای جمع است. در صیغگانهای زبان روسی، جمع همیشه (با یک تکواژ) بلندتر از مفرد است. در حالی که مفرد فقط حاوی ریشهٔ عریان است. تقابل معناشناختی بین شمارها را در نظر می‌گیریم. در زبانهای فارسی، انگلیسی، لاتین و غیره معنای اسمی که جمع است، «بیشتر از یک» است. اما معنای یک اسم مفرد ضرورتاً «دقیقاً یک» نیست. مثلاً در مورد اسمهای عام، که در آنها مفرد با جمع مرجع یا مصداق یکسانی دارد. این پدیده نشان می‌دهد که تقابل معناشناختی بین مفرد و جمع متناظر نیست. جمع یک معنای مثبت دارد، صرفاً «بیشتر از یک»، در حالی که مفرد یک معنای منفی دارد: مفرد تنها جمع نیست، یعنی «نه صرفاً بیشتر از یک». بدین ترتیب مشاهده می‌کنیم که نشانه‌گذاری صوری، تصویری است. جمع از نظر معنا، مشخص است، یا از نظر معناشناختی (در مقابل مفرد) نشاندار است. بر همین قیاس، جمع مفهومی است که در زبانهایی چون فارسی، انگلیسی و ترکی از نظر صوری نشاندار است، یا در زبانهایی چون لاتین و روسی نمودهای بلندتر یا گسترده‌تر دارد. از نظر معنا، مفرد نامشخص است، یا از نظر معناشناختی (در برابر جمع) بی‌نشان است، چون غالباً یک واژه بی‌نشان شامل ابهام بین مقولهٔ عام و واژهٔ نشاندار خاص است. مثلاً واژهٔ «پسر» را می‌توان ذکر کرد که هم به معنای عام «پسر بچه» (boy) و هم به معنای خاص «فرزند نرینه» (son) است. بر همین قیاس، در سطح صورت، مفرد مفهومی است که در زبانهایی چون فارسی، انگلیسی و ترکی نشانهٔ صوری ندارد، یا در زبانهایی چون لاتین و روسی نمودهای کوتاه‌تر یا کمتر گسترده دارد. بنابراین مقوله‌ای که در سطح معنا مثبت و منفی است در سطح صورت هم به صورت مثبت و منفی تجلی می‌یابد. شق دیگر اینکه، جایی که انباشتگی وجود دارد، مقوله‌ای که از نظر معناشناختی مثبت است، مثبت‌تر تجلی می‌یابد. در ضمن مجدداً تأکید می‌شود که در خصوص رابطهٔ تصویری، قواعدی وجود ندارد بلکه گرایشهایی مشاهده می‌شود. در خصوص جنس فعل (voice) (معلوم و مجهول) لازم به ذکر است که در زبان فارسی مجهول صرفاً از طریق ساخت واژه ساخته نمی‌شود. به لحاظ صوری فرق جملهٔ مجهول با ساخت

معلوم خود، در گزاره است. ساخت مجهول گروه فعلی، به صورت تغییر نحوی و ساخت‌واژی فعلهای متعدی معلوم بیان می‌شود.^۱ بنابراین تحلیل رابطه تصویری ساخت‌واژی در مورد فعل مجهول زبان فارسی غیرقابل تصور است؛ چون به بررسی رابطه تصویری در سطح نحو احساس می‌شود.

کتابنامه

- Alborzi Verki, Parviz, 1997. *Kontrastive Analyse der Wortstellung im gegenwärtigen Deutschen und Persischen*. Universität Osnabrück, Dissertation (Bd. 13, Tectum Verlag Marburg 1997).
- Jensen, John Thayer, 1990. *Morphology word structure in generative grammar*. Amsterdam (John Benjamins Publishing Company).
- Matthews, Peter Hugoe, 1991 [1974]. *Morphology*. Second edition. Cambridge University Press.

۱. در زبان فارسی، مجهول با صورتهای تصریف شده فعل کمکی «شدن» و صفت مفعولی فعل متعدی اصلی ساخته می‌شود (صفت مفعولی + صرف «شدن» در زمان فعل معلوم). عنصر مجهول‌ساز در گروه فعلی زبان فارسی، بعد از فعل واژگانی جای می‌گیرد، مانند «سارق کشته شد»، که در آن «کشته شد» فعل مجهول است، و در بسیاری موارد به صورت سوم شخص صرف می‌شود. مجهول در زبان فارسی به صورت غیرتصریفی ساخته می‌شود (در مقابل ساخت تصریفی مجهول در بعضی از زبانها مانند ترکی و عربی). مفعول مستقیم جمله معلوم (کنش‌پذیر) به فاعل جمله مجهول تبدیل می‌شود. فاعل جمله معلوم به همراه ترکیبی مرکب از حرف اضافه و اسم، به صورت عبارت ابزاری بیان می‌شود. این عبارت حرف اضافه‌ای و گروه اسمی کنشگر بعد از آن، با هم و توأماً نقش گروه قیدی را ایفا می‌کنند، و تجلی این گروه قیدی اختیاری است: «امام حسین (به وسیله / به دست / به توسط یزید) کشته شد». یکی از مهمترین نقشهای ساخت مجهول این است که کنش‌پذیر معین (یعنی همان مفعول در جمله معلوم) را به جایگاه نحوی فاعل (یعنی همان مبتدا در جمله مجهول) ارتقاء می‌دهد، البته در صورتی که ساخت مجهول به منظور مبتداسازی به کار رود و مبتدا به عنوان پدیده‌ای آشنا (familiar) تعریف شود. یکی از نقشهای دیگر ساخت مجهول این است که چنانچه مبتدا، موضوع (topic) و فاعل با هم مطابقت نداشته باشند، مجدداً برهم منطبق می‌شوند، یعنی همبستگی بین موضوع - مبتدا - فاعل، مانند «سارق» در جمله مجهول «سارق به وسیله مأموران کشته شد.» در یک جمله مجهول، فاعل سابق (یعنی فاعل جمله معلوم) کنشگر است، مفعول سابق به فاعل جدید بدل می‌شود، فعل سابق به صورت صفت مفعولی در می‌آید و جایگاه جدید فعل توسط «شدن» اشغال می‌شود.

اصولاً سه سطح برای تحلیل کلام در نظر گرفته می‌شود: سازه‌های منطقی، نقشهای دستوری و اطلاعات مقوله‌ای. با توجه به این سطوح، جمله معلوم و مجهول در صورتی معادل هستند که سازه‌های منطقی تغییر نکنند: در صورتی که فاعل سابق و مفعول سابق دارای ویژگی مبتدایی (thematic) باشند، باید فاعل جدید و کنشگر هم دارای ویژگی مبتدایی باشند، وقتی که هردو دارای ویژگی خبری (rhematic) باشند، باید هردو با ویژگی خبری باقی بمانند؛ اگر مفعول دارای ویژگی مبتدایی و فاعل دارای ویژگی خبری باشد، باید فاعل جدید مبتدایی و کنشگر خبری باشد؛ برعکس، اگر مفعول دارای ویژگی خبری و فاعل دارای ویژگی مبتدایی باشد، باید فاعل جدید خبری و کنشگر مبتدایی باقی بماند.